

# حق رای و دشواری انتخاب

محمد اعظمی

در ایران، هر 4 سال یکبار برای تعیین رئیس جمهور، مردم را به پای صندوق رای فرا میخوانند. شرکت در این رای گیری و یا روی برگرفتن از آن، پس از "دوم خرداد"، یکی از موضوعات مورد مشاجره همه نیروهائی است که آرزوی استقرار آزادی را دارند. از علل بروز این اختلاف، می توان به نداشتن درک درست و مشترک از آنچه در ایران تحت نام انتخابات انجام می گیرد، اشاره کرد. درک عمومی و رایج ما از انتخابات، محدود به رای گیری است. در حالی که انتخابات یک دوره سه مرحله ای است. معمولا پیش و پس از رای گیری، در محاسبه ما وارد نمی شود. ما در مرحله نخست انتخابات شرکت داریم و با شرکتمان سیاست و برنامه ای را پیگیری کرده، موضع اتخاذ می کنیم. هم تحریمیان(1) و یا کسانی که شرکت نکردن در رای گیری را مثبت ارزیابی می کنند و هم کسانی که مردم را تشویق به دادن رای به کاندیداهای موجود می نمایند همه، در انتخابات به شکلی شرکت و در آن مداخله دارند. تحریمیان واقعی انتخابات، تنها غایبین این سه مرحله اند.

در مرحله نخست انتخابات، حکومت با امکانات و رسانه های خود جامعه را آماده برای شنیدن صداهای متفاوت می کند. کاندیداهای می توانند از برنامه شان بگویند و جریانات سیاسی و اپوزیسیون از سیاست هایشان. اهمیت مساله در این است که برنامه ها و پروژه هائی که در دوره های عادی گوش شنوایی ندارند، در این فضا شنیده می شوند. بیان مطالبات و پرداختن به آنها در این دوره، بدین خاطر اهمیت می یابد.

با این مقدمه، می کوشم به برخی مسائل مهم در رابطه با انتخابات دوره دهم رئیس جمهوری پردازم.

مختصات اصلی انتخابات: در جمهوری اسلامی انتخابات آزاد نیست. نه احزاب سیاسی امکان فعالیت آزاد را دارند و نه مطبوعات و رسانه آزاد وجود دارد. فعالان سیاسی، به ویژه آنان که کار تشکیلاتی می کرده اند یا به جوخه مرگ سپرده شده و یا عمدتا وادارشان به ترک کشور کرده اند. آن هائی هم که باقی مانده اند، نظیر ملی مذهبی ها، نهضت آزادی و دیگر گروه ها و محافل سیاسی، زیر فشار و با محرومیت از حقوق خویش، به حیاتشان ادامه می دهند. تشکل های مدنی و سندیکائی هر چند که وجود دارند، اما با محدودیت های جدی مواجه

اند. فعالان آنها به ویژه فعالان جنبش های کارگری، زنان، دانشجویان، اقوام و ملیت ها و .. زیر فشار و سرکوب از حرکت باز نمانده اند. برخی از آنان امروز و در جریان همین انتخابات در زندان به سر می برند. از اینرو ما با انتخاباتی مدیریت شده مواجهیم. آنچه که فرا روی ما نهاده اند اجازه شرکت در رای گیری برای گزینش رئیس جمهور از میان طرفداران جمهوری اسلامی است، که از فیلتر شورای نگهبان گذشته اند.

اگر بر شورای نگهبان و نظارت استصوابی هم، چشم فرو بندیم و آن را نادیده گیریم، وجود زندانی سیاسی و مهاجران سیاسی، بارزترین نشانه ایست از آزاد نبودن انتخابات در ایران. بدین خاطر است که اتخاذ هر سیاستی در رابطه با انتخابات، ما را از بیان و تبلیغ این ویژگی، نباید باز دارد. اهمیت توجه به این مساله اینجاست که آزاد نبودن انتخابات، خود به تنهایی ما را به عدم شرکت در رای گیری، متمایل می کند. اگر کسی چشم بر این ویژگی نبندد، در صورت اتخاذ سیاستی متفاوت، بدهکار توضیحی است به مردم. همانگونه که در یک انتخابات دموکراتیک شرکت در آن یک اصل پذیرفته شده است و یک جریان سیاسی زمانی که از شرکت در انتخابات خودداری می کند، به توضیح وادار می شود، در شرایط غیرآزاد نیز، عدم شرکت اصل است و مخالفان آن، ناگزیر به پیروی از این منطق اند.

البته ما با تیپ دیگری از انتخابات مواجه بوده ایم که نه شرکت و نه عدم شرکت در آن، چندان به دیده نمی آید و اثرگذار نیست. چون رای ها خوانده و شمرده نمی شوند. می دانیم انتخابات در این کشورها، در زیر سلطه استبداد و دیکتاتوری، از فضای ترس متاثر است. آوردن مردم به پای صندوق ها، تحت فشار است و رای شان به اجبار. رای صد در صد مردم عراق به صدام حسین چند ماه پیش از سرنگونی اش و یا برگزاری انتخابات در زمان محمد رضا شاه پس از 28 مرداد، بیانگر این فضا است. در اینگونه جوامع، رای ندادن به قدرت غالب و یا نماینده آن و عدم پذیرش انتخابات وقهر کردن با صندوق های رای، یک تمایل عمومی و شکلی از مبارزه است، که بسته به شرایط دامنه آن متفاوت می شود.

اما، آنچه که در ایران برگزار می شود، هم با انتخابات آزاد فاصله دارد و هم با انتخابات به سبک رژیم شاه و صدام. مهمترین مساله در ایران این است که به رغم آزاد نبودن آن، امکان حضور و طرح نظر در پروسه انتخابات مسدود نیست. از سوئی رژیم قادر نیست جلوی صدای اپوزیسیون را بگیرد و از سوی دیگر فضای جامعه آماده شنیدن صداهای مختلف است. به همین دلیل چشم پوشی از این امکان برای دخالت، خردمندانه نیست.

ویژگی دیگر نقش و جایگاه و امکانات یک رئیس جمهور در حکومت اسلامی است. رئیس جمهور طبق قانون اساسی پس از رهبر حکومت، دومین شخصیت و مقام کشوری است. اما این دومین مقام، در مهمترین مسائل مربوط به قوه مجریه، تصمیمات اش توسط رهبر میتواند تعویق به محال شود. توجه به این امکانات و اختیارات از اینرو مهم است که به نظر می رسد در مباحث جریانات و فعالان سیاسی گاه جایگاه رئیس جمهور در ایران تحت حکومت اسلامی، مبهم و غیر واقعی ترسیم می شود. به خصوص کسانی که همواره از شرکت در رای گیری دفاع می کنند و از هر حادثه و اتفاقی به سود مشارکت بهره می گیرند، این ویژگی را بزرگ می کنند. به نظر می رسد نمی خواهند محدودیت اش را ببینند و به شکلی جلوه می دهند که گوئی از رئیس جمهور فرانسه حرف می زنند. این اغراق در حدی است که در دور پیش، احمدی نژاد را چنان توانمند ترسیم کردند که گویا امکان استقرار فاشیسم را داراست. چنین درکی از توان رئیس جمهور در ایران جمهوری اسلامی، واقعی نیست. اینکه احمدی نژاد توانست تا به این حد خرابکاری کند نباید آن را به حساب قدرت رئیس جمهور نوشت. این حد از خرابکاری به دلیل همراهی مقام اول جمهوری اسلامی صورت گرفته است. یعنی این قدرت ولی فقیه است که در رگ رئیس جمهور همسو، تزریق می شود. اگر احمدی نژاد غیر از این می اندیشید، سرنوشت اجرای برنامه هایش نا روشن می شد. بنابراین اشتباه بزرگی است اگر، بخشی از امکانات و قدرت دستگاه ولایت فقیه را، که فقط در روح هم نظران اش دمیده می شود، جزو قدرت رئیس جمهور به حساب آورد.

طرح این محدودیت ها به معنای نادیده گرفتن امکانات یک رئیس جمهور در حکومت اسلامی نیست. رئیس جمهور امکان تصمیم گیری و دخالت در مدیریت جامعه را، تا حدودی داراست و این مساله برای جنبش آزادیخواهی ایران کم اهمیت نیست. درست است که پیشرفت اصلاحات در بالا و فقط از طریق بالا تقریبا به جایی نمی رسد. اما اگر رئیس جمهور قدرتش را از مردم بگیرد و به مردم تکیه کند، برداشتن برخی از موانع قابل تصور خواهد بود. البته چنین افرادی به دشواری می توانند از جاده مین گذاری شده شورای نگهبان به سلامت عبور کنند. ویژگی دیگر انتخابات این است که با وجود قدرت خدائی ولی فقیه، به رغم اینکه اراده رهبر در قانون بر همین قانون ارجح است، یعنی رهبر مطابق قانون قادر به هر بی قانونی است، اما شرایط جامعه و رشد جنبش های سیاسی و مدنی و تشدید اختلافات در بالا، امکان یکه تازی مطلق ولی فقیه را سد کرده و رهبر نظام را در مواردی، وادار به پذیرش افراد "ناباب" می کند. از سوی دیگر انتخابات تا آنجا در کنترل رهبر قرار دارد که از فیلتر شورای نگهبان بگذرند. پس از

آن، رهبر می تواند فشار وارد کرده قدرتش را به سود این یا آن کاندیدا به کار گیرد، اما قادر نیست هر کس را که مایل است از صندوق برکشد. اگر چنین بود دلیلی نداشت کاندیداها اینگونه و در این وسعت توسط شورای نگهبان زیر تیغ روند. تیغ دستگاه رهبری پس از این مرحله، تا حدی کند می شود. نمونه در این مورد کم نداریم. در دوم خرداد علی خامنه ای دل در گرو ناطق نوری داشت. خاتمی انتخاب شد. با عموم نمایندگان مجلس ششم مخالف بود. نتوانست پس از انتخابات، آنان را حذف کند. حتی در انتخابات دوره پیش او ابتدا به لاریجانی نظر داشت، اما سیر حوادث راه دیگری پیمود. او هم به اجبار، در چند روز آخر با احمدی نژاد همراه شد. از اینرو رهبر جمهوری اسلامی می خواهد، اما نمیتواند که هر که را خواست، برگزیند. در همین حکومت گاهی کسانی از فیلتر دستگاه رهبری عبور می کنند که شاید خود نخواهند، اما در عمل امکان این را دارند خیمه ها و ستون فقرات نظام را سست کنند. این افراد بسته به شرایط و رشد جنبش می توانند موجب اختلال در نظام شوند. در شرایطی که شکاف در بالا دهان می گشاید، امکان دخالت مردم در انتخابات غیر آزاد افزایش می یابد و مردم قادر می شوند با استفاده از این شکاف، مانع قدرت گیری یک جریان شوند.

ویژگی های این انتخابات:

اول اینکه برای نخستین بار است که مساله ایده انتخابات با معیار "مطالبه محوری" طرح می شود. تا کنون اشخاص طرح بودند و شرکت و یا عدم شرکت، برای تائید یا رد همین افراد صورت می گرفت. اکنون بین فعالان سیاسی و مدنی و روشنفکران و روزنامه نگاران، مساله مطالبات برجسته شده و آن را معیار و محک قرار می دهند. در جمهوری اسلامی تا کنون رویکرد به مطالبات در جریان انتخابات، سابقه نداشته است. در این انتخابات عموم فعالان سیاسی و مدنی، زنان، اقوام و ملیت ها، کارگران، دانشجویان و حتی همجنس گرایان، مطالبات خود را طرح و از این طریق خواسته اند جامعه را با خواسته های خود آشنا کنند. این فضا بر کاندیداها هم اثرگذار شده و سخنان کلی آنها نه تنها با گذشت زمان مشخص تر، که مجبور به پاسخگویی شده اند. ابعاد طرح مسائل تا آنجا پیش آمده است که موسوی نخست وزیر را، در رابطه با یکی از تابوهای جمهوری اسلامی، یعنی ماجرای کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367، زیر سؤال کشیده اند. فشار در حدیست که او نمی تواند این پرسش ها را نشنیده گیرد. او به پاسخ وادار شده است. مهم نیست آقای موسوی چگونه این جنایت را توجیه می کند. اهمیت

موضوع در این است که او می داند که از پاسخ گریزی نیست. و این همان تفاوتی است که بین این انتخابات با دوره های پیش ایجاد شده است.

طرح مطالبات از طرف فعالان سیاسی و مدنی و برنامه برای پاسخ به آنها از جانب کاندیداها به خودی خود مثبت است و سطح آگاهی مردم را بالا برده و معیاری خواهد شد در دست کسانی که به پای صندوق ها حاضر می شوند. افزون بر این، چگونگی پاسخ به مطالبات محکی می شود برای سنجش عملکرد رئیس جمهور آینده. اما مهمتر از این ها، طرح مطالبات، یعنی حرف زدن جامعه و این به معنای استقلال یافتن جامعه از دولت است. استقلال جامعه مدنی از دولت هم یکی از شرایط پایه ای کنترل قدرت دولت و شکل گیری دموکراسی است.

دوم تا کنون در هر انتخابات تکلیف بسیاری از مردم روشن بوده است. گروهی شرکت کرده و بخشی روی از آن برگرفته و تعدادی نیز مردد و بدون تصمیم می مانده اند. اکنون وضع تغییراتی کرده است. تعداد کثیری از اقشار مدرن و عموم شهرنشینان مرددند و برای تصمیم قطعی مشکل دارند. در واقع متناقض اند. چهار سال حکومت احمدی نژاد و بی کفایتی دولت اش، در رابطه با اداره و مدیریت مملکت همراه با دخالت در زندگی مردم و خطراتی که از راهگذر سیاست های حاکم کشور ما را تهدید می نماید، آنها را به حضور در پای صندوق ها با هدف به زیر کشاندن دولت، تشویق می کند. اما نبود نیروئی اعتماد برانگیز، مانع این حضور می شود. اساسا نفی یک پدیده اگر با حداقل اثبات همراه نباشد مشکل ساز شده، یاس و سرخوردگی ایجاد می کند. نفی موثر احمدی نژاد بلافاصله باید با اثبات یکی از رقبای او همراه شود وگرنه اثرگذار نخواهد شد. به رغم همراه شدن کربوبی با بخشی از خواسته های مردم، به دلیل عملکرد گذشته اش، نتوانسته است منشاء اعتمادی شود. تا کنون به نسبت نیروئی که به نفی احمدی نژاد رسیده است، انگیزه برای پشتیبانی از مخالفان او تقویت نشده و عزمی برای حمایت جزم نشده است. البته با نزدیک شدن به زمان رای گیری از سوئی و عملکرد دستگاه ولایت به خصوص موضع خامنه ای - که همیشه در برانگیختن مردم به سوی قطب مخالف معجزه کرده است- و نوع برخورد کاندیداها با سئوالات و ابهامات طرح شده از سوی دیگر، امکان تغییر در روانشناسی مردم برای مشارکت در انتخابات چندان ناممکن نیست.

سوم برای نخستین بار است که بخش مهمی از نیروی متشکل و شناخته شده جناح اصلاح طلب رژیم، در انتخابات به فردی دل بسته است که خود در مواضعش هر دو طرف را مد نظر قرار می دهد. در واقع بخشی از اصولگرایان اگر هم اعلام نکنند ولی به نظر می رسد پشت سر او قرار

می گیرند. این هم شاید از عجایب و طنز تاریخ ماست که دو کاندیدای رقیب در دوم خرداد، یعنی ناطق نوری و محمد خاتمی در این دور به کاندیدای واحد رسیده اند!! البته بعید است موسوی بتواند در موضع وسط دو صندلی دوام بیاورد. صندلی از هر دو سو کشیده می شود. موسوی اگر نخواهد زمین بخورد، ناگزیر است روی صندلی به سوی یکی از دو قطب، جهت گیری روشن کند. به نظر می رسد با نزدیک شدن به رای گیری جایگاهش روشنی بیشتری پیدا نماید.

چهارم برای اولین بار است که فضای تقلب پیش از انتخابات در میان سران حکومت ورد زبانهاست. تقریباً تمام سران اصلی جمهوری اسلامی در رابطه با تقلب اظهار نظر علنی کرده اند. رفسنجانی، کروبی، خاتمی و موسوی از احتمال تقلب سخن گفته اند و آنطرف، رهبر و شورای نگهبان به دفاع از سلامت انتخابات برخاسته اند، این مساله از اینرو مهم است که دست اندرکاران برگزاری انتخابات در این دور، همه از یک جنس اند. این بسیج وسیع و آمادگی و حتی ساختن ارگان صیانت از آراء، کار تقلب، به سبک و سیاق رایج را دشوار می کند. در دور پیش پس از انتخابات و در جریان شمارش آراء سخنانی در رابطه با تقلب به میان آمد. معترضان که از سران حکومت بودند، با صراحت مساله تقلب را به شکل علنی برملا کردند. امروز از هم اکنون اعتراض و پیش گیری شروع شده است و نیروهای اصلی سازنده نظام رو در روی هم به حال آماده باش صف کشیده اند. در جمهوری اسلامی - به جز در انتخابات ریاست جمهوری پیش، که تقلب در آن نقش ایفا کرد- دخالت در انتخابات به سبک خود رژیم صورت می گیرد. دستگاه ولایت با پول و زور و رسانه انحصاری خود در انتخابات دخالت می کند. وجود گرایشات مختلف، زمینه تقلب به سبک و سیاق رایج را دشوار کرده است.

کدام رویکرد؟ کمتر کسی امروز منکر برنامه محوری این انتخابات باشد. حرف مشخص در رابطه با جنبش های اجتماعی و بیان خواسته های آنها چشم گیر است. در هیچ دوره ای ما با چنین پدیده ای روبرو نبوده ایم. در این انتخابات با وجود اینکه فقط 4 نفر از مقامات وابسته به جمهوری اسلامی یعنی رئیس جمهور فعلی، آخرین نخست وزیر حکومت اسلامی، رئیس مجلس پیشین و فرمانده سابق سپاه، تائید صلاحیت شدند و به خاتمی هم اجازه ورود به رقابت دادند، خامنه ای بازهم ناراضی است و مرتب مشغول اخطار و ترسیم حد و مرزهاست، تا دستچین شده ها، از خط قرمزها نگذرند. به رغم چنین گزینشی، برخی از کاندیداها با "گرافه گوئی" پا را فراتر گذاشته اند و وعده هائی می دهند که از عمل جاری حکومت بسیار فراتر است. چرا چنین شده است؟ علت اصلی پرداختن کاندیداها به طرح برخی

مطالبات مردم، از سوئی افزایش رویگردانی مردم از صندوق ها در دوره های پیش و از سوی دیگر رشد جنبش های صنفی و اجتماعی و مدنی بوده است. امروز حکومت به مشارکت مردم نیازمند است. اما کشاندن مردم به پای صندوق های رای با سیاست های بسته کنونی اگر نگوئیم ناممکن، که بسیار دشوار است. حکومت و در راس آن دستگاه ولایت به حضور مردم در صحنه برای رابطه با آمریکا نیازمندند. در عین حال، نگاه تنگ و بسته سران حکومت اجازه باز کردن ضوابط ناظر بر انتخابات را نمی دهد. اما در همین چارچوب تعبیه شده نیز، کاندیداهائی که از فیلتر گذر کرده اند همگی بدون استثنا در قیاس با خودشان بسیار جلو آمده اند. مقایسه اولین بیانیه موسوی با آخرین سخنان او، نشان از این دارد که برای جلب مردم حرف ها باید مشخص شود. موسوی در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود در مقابل سئوالی در رابطه با حذف فله ای اصلاح طلبان در جریان انتخابات مجلس هفتم، به جای پاسخ روشن، گفت: که در این مورد موضع گرفته ام. بروید و ببینید. اینکه این موضع چه بوده و در کدام رسانه منعکس شده است، نامعلوم ماند. حالا همین موسوی، مجبور شده است که مخالفت اش را با زندانی شدن دانشجویان به روشنی بیان کند. وضع به گونه ایست که رضائی هم به دفاع از رابطه با آمریکا برخاسته است. کروی دفاع از حقوق اقوام، دفاع از حقوق شهروندی، احترام به حریم شخصی افراد و تغییراتی در قانون اساسی را وارد برنامه انتخاباتی خود کرده است. او که در چهار سال گذشته و به ویژه در جریان انتخابات مجلس هشتم سینه اصلاح طلبان رادیکال را نشانه گرفته بود، امروز ستادش، محل فعالیت برخی از آنهاست.

شرکت نکردن در انتخابات و روی برگرداندن از صندوق ها، یکی از عوامل روی آوری برخی کاندیداها -در حد ظرفیتشان- به مطالبات مردم، بوده است. این سخنان و این وعده ها، حتی اگر کاملاً تبلیغاتی بر زبان رانده شوند، مفید است. مردم را در طرح خواسته هایشان استوارتر و مبارزه برای تحقق آنها را توانمندتر می کند. این آموزه مهمی است و ضروری است برخی از دوستان ما که شرکت در انتخابات را ایدئولوژیک کرده و از آن نسخه ای برای تمامی ادوار پیچیده اند، بدان توجه کنند. همان اندازه که روی برگرفتن مردم از انتخابات هشتم مجلس مفید بود به همان نسبت مشارکتشان در دوم خرداد قابل دفاع است.

در ایران برخورد با انتخابات، یکی از موضوعاتی است که بیشترین کشمکش ها و گفتگوها پیرامون آن شکل می گیرد. در کمتر کشوری است که خود موضوع انتخابات، چنین بحث برانگیز شود. شرکت در رای گیری و یا روی برتافتن از آن، موضوعی است که از دوم خرداد تا کنون

همواره در مرکز مباحث اپوزیسیون قرار داشته و رویکرد های متفاوتی در رابطه با آن پیشنهاد شده است. واقعیت این است که انتخابات در ایران نه آزاد است که از منطق کشورهای دموکراتیک پیروی کند و نه چنان بسته است که رای مردم کاملاً بی اثر باشد. انتخاباتی است کاملاً غیر دموکراتیک که در مواقعی نظیر دوم خرداد، مردم از طریق رای خود توانستند پوزه حریف قدر قدرت را به خاک بمالند. همین حد از امکان دخالت، اتخاذ سیاست در قبال آن را دشوار کرده و اتخاذ هر سیاستی را با تناقضاتی روبرو می کند. یعنی باید پذیرفت که هیچ کدام از رویکردها بی نقص نیست و شاخ و شانه کشیدن برای رویکردهای دیگر جایز نیست. هر سیاستی ضعف ها و قوت های خود را دارد. از اینرو اهمیت دارد در اتخاذ سیاست بدانیم که چه رویکردی با تناقض کمتر و جنبه های مثبت بیشتری روبروست.

در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در کلی ترین شکل سه رویکرد قابل مشاهده است.

تحریم و روی برتافتن از صندوق ها، روی آوری به صندوق ها و رویکرد سوم که من بدان تمایل دارم، دادن رای سفید است.

تحریم- این رویکرد با توضیح غیردموکراتیک بودن انتخابات، تدارکچی دیدن رئیس جمهور و در غیاب یک کاندیدای دموکرات، شرکت در انتخابات را مشروعیت دادن به نظام و حفظ وضع موجود می داند. البته در میان طرفداران تحریم استدلال متفاوتی وجود دارد که در اینجا کوشیده ام متعادل ترین و قوی ترین استدلال آنها را بیان کنم.

سیاست عدم شرکت در این انتخابات، به رغم برخی استدلالات درست آن، نمی تواند پاسخگو باشد. برای اتخاذ سیاست، ما ناگزیریم توجه داشته باشیم که نتیجه سیاستمان اگر وضعیت مردم را در لحظه بهتر نمی کند، حداقل وضع آنان را خراب تر نکند. افزون بر این ما نیازمندیم که در اتخاذ سیاست، آینده و چشم انداز را هم مد نظر قرار دهیم. تنها در شرایطی که بدیل روشنی در چشم انداز مردم قابل رویت است مردم آماده اند تا از منافع لحظه ای شان بگذرند. اما در نبود یک بدیل امید بخش، مردم لحظه را از دست نمی دهند. در انتخابات دوره دهم جای یک بدیل دموکراتیک خالی است. اپوزیسیون آزادیخواه به هر دلیل، نتوانسته است سخنان مشترک خود را یک صدا کند. مردم هم، به خصوص در شهرهای بزرگ، که قبلاً روی از صندوق ها برگردانده بودند، به نظر می رسد که تغییر مسیر داده اند. در این شرایط شرکت نکردن در انتخابات، نه تنها وضع موجود را برای چهار سال دیگر تثبیت می کند، بدتر اینکه چنین سیاستی به سود بدترین جناح جمهوری اسلامی تمام می شود و سکان اداره کشور به بی لیاقت



ترین و مستبدترین جناح حکومت سپرده می شود. میدانیم اکثریت نزدیک به اتفاق نیرویی که در انتخابات شرکت نمی کند اصلاح طلبان و تحول خواهان جامعه اند. محافظه کاران راست حکومتی، نیرویشان همیشه پا به رکاب، آماده شرکت اند. روی گرفتن از صندوق ها، رای نسبی احمدی نژاد را بالا می برد. برای اجتناب از این وضع، هم باید طرفداران بایکوت صندوق ها به این شرایط توجه کنند و هم اصلاح طلبان، که بیش از همه در شیپور خطر احمدی نژاد می دمند، به سوی همراهی با خواسته های مردم بشتابند.

جریانات مدافع تحریم در مرحله نخست انتخابات، یعنی مرحله مداخله گری پیش از رای گیری، اهمیتی به دخالت و شرکت در مبارزه مردم نمی دهند. برای نمونه در همین انتخابات تنها نیروئی که نتوانست در عرصه مبارزه حضور فعالی پیدا کند و برنامه و مطالبات خود را به میان مردم ببرد، همین جریان بود که سیاست تحریم را به یک اصل مقدس تبدیل کرده است. تناقض این دوستان در این است که حتی علیه آن هم نتوانستند به میدان آیند. ما در مخالفت، جز چند واکنش حاشیه ای منفعلانه، با حرکتی مواجه نبودیم. واقعیت این است که نه تنها مخالفت چندانی با آن نکردند، عموماً نیز شرمگینانان و منفعلانان از مطالبات دفاع هم کردند.

رای به اصلاح طلبان- رویکرد دیگر اپوزیسیون تائید مشارکت و دفاع از رای دادن به یکی از دو کاندیدای اصلاح طلب است. عموم جریانات و فعالان سیاسی که این رویکرد را مورد تاکید قرار می دهند بر آزاد نبودن انتخابات، خطر احمدی نژاد برای چهار سال آینده، وضعیت اقتصادی مردم، اوضاع بسته سیاسی، تخریب مدیریت کشور، ماجراجوئی های جهانی و خطر محاصره اقتصادی و ... تاکید کرده و طرح برخی مطالبات مردم از جانب کاندیداها را نیز -هر چند ناکافی- مثبت ارزیابی می کنند.

می توان با این تاکیدات ناقص موافقت کرد، جز با نتیجه اش. نقص استدلال این است که طرح برخی خواسته های مردم از جانب دو کاندیدا از سوئی و خطر احمدی نژاد از سوی دیگر، دلیل بر شرکت و دفاع از دو کاندیدای اصلاح طلب، در نظر گرفته شده و کافی فرض شده است. طرح خواسته ها در بیانیه برخی کاندیداها، که به آنها تحمیل شده است، مثبت اما به هیچوجه کافی نیست. این کاندیداها در بالاترین رده حکومت در فلاکت اقتصادی و محیط بسته سیاسی مسئولیت داشته و در برخی سرکوب ها، اگر هم دست نداشته باشند، با آن مخالف نبوده اند. امروز هم، هنوز برخی حداقل ها را نمی پذیرند. نمی شود با پذیرش و دفاع از حکم حکومتی به ادعای تغییر در قانون اساسی باور کرد. نمی توان خاطره "امام عزیز" را گرامی داشت و گوی سبقت از رقبا در این

زمینه ربود، اما علیه سرکوب حرکت کرد. نمی شود امروز به رد صلاحیت کاندیداها اعتراض نکرد اما مخالف نظارت استصوابی بود. نمی توان از برنامه اتمی رژیم دفاع کرد و انتقاد را تنها متوجه لحن احمدی نژاد دانست و در عین حال به تغییری در مناسبات جهانی امیدوار بود. افزون بر تمام اینها برنامه ها و شعارهای این دو فقط در مقطع انتخابات طرح شده اند. حتی اگر بدون نقص باشند، قابل اعتماد نیستند.

یادمان هست که در انتخابات دور پیش، معین کاندیدای اصلاح طلبان بود. صلاحیت اش ابتدا تائید نشد. او که تا پیش از این، به حکم حکومتی نقد داشت، خود با پادر میانی رئیس مجلس محافظه کار و حکم حکومتی خامنه ای به صحنه بازگشت، بی هیچ کلامی. در جریان انتخابات، جبهه دموکراسی و حقوق بشر را در حرف بنیان نهاد. البته پس از انتخابات آن را به فراموشی سپرد. یادآوری این ماجرا، آموزشی برای امروز دارد:

در دوره انتخابات فقط حرف کاندیداها نباید ملاک قرار گیرد. خصوصا، سخنان ناگهانی آنها. هر کدام از این دو، به تنهایی سؤال برانگیزند. زمانی که هر دو همزمان شوند، شک برانگیز می شود. اینکه امروز فقط برنامه های کربوبی ملاک قرار گیرد و یا سخنان موسوی علم شود و چشم بر عملکرد آنها بسته بماند، بی توجه ماندن به تجربه حداقل دور پیش است. بدون شک، هر کدام از این کاندیداها با خواست مردم همراه شوند و آن را بیان کنند، نکوست. اما کافی نیست. آنها نیازمندند با نقد گفتار و کردار گذشته خود، هر آنجا که سخن متناقضی و یا عمل مغایری داشته اند، اعتماد آفرینی کنند و راهکار تحقق شعارها و برنامه ها را نیز بیان کنند. چنین شیوه و رفتاری مردم را امیدوار می کند که این برنامه ها مثل جبهه دموکراسی و حقوق بشر آقای معین باد هوا نمی شود.

نکته دیگر این است که توجه کنیم انتخابات قرار است هر چهار سال یکبار برگزار شود. مهم است که رای ما در بهبود وضع مردم موثر افتد. اگر شرایط زندگی آنها را نمی توان بهتر کرد، حداقل کمتر خراب شود. افزون براین، آنچه که اهمیت بیشتری دارد در هر دوره ما باید به سوی انتخابات آزاد پیش رویم و چشم انداز امیدوار کننده تری در مقابلمان گشوده شود. درجا زدن میان بد و بدتر و تنها لحظه را دیدن، ممکن است به خراب کردن آینده هم بیانجامد. انتخاب بین دو گزینه بد و بدتر اگر راهنمای همیشگی شود، جز سقوط به اعماق نتیجه ای در بر نخواهد داشت. این روش توقع جامعه را پائین می آورد.

نکته مثبت این رویکرد، جلوگیری از به قدرت رسیدن مجدد احمدی نژاد

است. اما برای کنار زدن احمدی نژاد چرا فقط مردم کوتاه بیایند. اگر خطر تا این حد جدی است، اصلاح طلبان باید برای کشاندن مردم به پای صندوق ها مایه بگذارند و منافع و خواسته های جنبش های اجتماعی و مدنی را بیشتر مورد تاکید قرار دهند و از سوی دیگر با ارائه راهکارهای اجرائی، مردمی را که اعتماد از دست داده اند، به تغییر امیدوار کنند.

رای سفید- سومین رویکرد که من به آن تمایل دارم، رفتن پای صندوق ها و دادن رای سفید به کاندیداهاست. می دانیم که خطر صعود احمدی نژاد به کمک سپاه و بسیج و شورای نگهبان و با حمایت کامل خامنه ای، در دور اول وجود دارد. با شرکت و دادن رای سفید در دور اول، ما می توانیم سقف رای 50 در صد احمدی نژاد را بالا ببریم. چون 50 در صد آرای شرکت کنندگان(آرای ماخوذه) طبق قانون مبنی قرار می گیرد.

این رویکرد هم ایستادگی در برابر ولی فقیه و زدن نماینده اش احمدی نژاد را در خود دارد. و هم به کاندیداهائی که هنوز حداقل ها را نپذیرفته و سیاست اجرائی اعتماد برانگیزی را اعلام نکرده اند، چک سفید نمی دهد. این رویکرد، در مبارزه با احمدی نژاد و کنار زدن او، یاری دهنده است، اما در ناتوانی و مماشات اصلاح طلبان شراکت ندارد.

برنامه هر دو کاندیدا و سیاست اجرائی آنها ناکارآمد است. خصوصا نتیجه خرابکاری های سیاست احمدی نژاد که با پشتیبانی رهبر جمهوری اسلامی پیش رفته است، به تدریج و در سال آینده بیشتر آشکار می شود. برنامه و شیوه کار هیچکدام از این دو نمی تواند پاسخگوی بحرانی باشد که در چهار سال آتی جامعه را محاصره خواهد کرد. در چنین شرایطی رفتن تمام قوت پشت این کاندیداها به شکل گیری بدیل آزادخواهی آسیب می زند.

امروز زدن احمدی نژاد به عنوان نماینده رهبر جمهوری اسلامی برای بالا رفتن روحیه جنبش های مردمی از اهمیت زیادی برخوردار است. کنار زدن احمدی نژاد اگر با توهم به کاندیداهای اصلاح طلب همراه نشود و مردم با آگاهی به ناتوانی این دو، به صندوق ها روی آورند، به تقویت روحیه مردم می انجامد و انرژی مثبتی که از شکست نماینده راست افراطی بدست می آید، می تواند برای فتح سنگرهای جدید و پیش گیری از سقوط کشور به کار آید. امروز مردم برای پیشروی به پیروزی نیاز دارند. اپوزیسیون ترقی خواه اگر همراهی نمی کند، خطاست سدی در برابر این حرکت بسازد. از سوی دیگر، می دانیم شکست احمدی نژاد بدون شرکت وسیع مردم ناممکن است. و شرکت وسیع مردم و خصوصا نیروهائی که روی از انتخابات برتافته بودند، نیازمند حضور

کاندیدائی است که بتواند با استبداد و یکه تازی ولایت فقیه درافتد. مماشات با کانون اصلی فساد به یاس و انفعال دامن می زند و در خدمت شکست احمدی نژاد نخواهد بود.

کاندیداهای موجود هم به لحاظ برنامه و هم از زاویه چگونگی اجرای برنامه، تا کنون نتوانستند اعتماد مردم را جلب نمایند. آزادی انتخابات بدون تاکید بر حداقل سه مولفه اصلی آن یعنی دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، دفاع از بازگشت کلیه مهاجران سیاسی و پذیرش فعالیت سیاسی آنان و لغو نظارت استصوابی، شعاری کلی است که علی خامنه ای هم از مدعیان آن است.

به لحاظ اجرائی هم ضروری است کاندیداها روشن کنند که با حکم حکومتی و کارشکنی های ارگان های دستگاه رهبری، چگونه برخورد می کنند.

اینها حداقل هائی است که اگر کاندیداها نخواهند بدان پاسخ روشن دهند، طبیعی است که تنها جاذبه نفرت از احمدی نژاد و دستگاه ولایت فقیه، انگیزه ای برای مشارکت مردم ایجاد نمی کند.

اما اشکال این رویکرد در این است که با شرکت در انتخابات، حکومت می کوشد برای خود اعتباری کسب کند. من آگاهم که رویکرد شرکت و دادن رای چنین وضعی دارد. اما ما می توانیم این ضعف را با تبلیغات و توضیح وضع متناقض ایران، کم اثر کنیم. اهمیت دارد برای مردم ایران و برای نهادها و افکار عمومی دنیا توضیح دهیم که دلیل شرکت ما و بخش زیادی از مردم چیست. بگوئیم شرکت ما برای حمایت نیست. برای مبارزه با خودکامگی رژیم است. بگوئیم این حکومت پایگاه مردمی ندارد. توضیح دهیم که مشروعیت یک حکومت از طریق رای به حکومت در یک رفراندوم کسب می شود نه اینکه شرکت در انتخابات و دادن رای به کسانی که به شکلی نغمه مخالف می سرایند. بگوئیم ترس حکومت از رفراندوم به خاطر نداشتن پایگاه مردمی است. توضیح دهیم تن ندادن به انتخابات آزاد هم به همین دلیل است و اساسا اگر حکومت مردم را داشت، دلیلی برای این همه وا همه وجود نداشت. اینها را باید وسیعا تبلیغ کرد و حکومت را نگذشت عوام فریبی کند.

اما مشکل ما در واقع حکومت نیست. اپوزیسیون آزادی خواه است. درد این است که خود ما به جای حکومت، به جان خود می افتیم، و به جای توضیح این واقعیات و افشای عوام فریبی های حکومت، بیشتر از خود حکومت، این گونه شرکت کردن ها را به مشروعیت نظام وصل می کنیم. ما به جای جمع کردن انرژی ناچیزمان و ایجاد کانونی پرانرژی علیه این همه بیداد، توانمان را صرف پیچیدن به دست پای یکدیگر می کنیم. آیا از این روش می توان فاصله گرفت؟

(1) تحریم و عدم شرکت، در جنبش ما تا کنون تعریف نشده است و یا تعریف مشترکی روی آن وجود ندارد. به رغم این که این دو واژه تفاوت دارند اما به دلیل نبود درکی مشترک من تا کنون آنها را مترادف به کار گرفتم.

تحریم واژه ایست عربی، با بار ایدئولوژیک اسلامی. به نظر می رسد از مقطع جنبش تنباکو و پس از حرام کردن آن توسط میرزای شیرازی، این واژه که هم ریشه با واژه حرام است، وارد فرهنگ سیاسی ما شده است. کسانی که به انتخابات نه سیاسی، که ایدئولوژیک نگاه می کنند -یعنی هم شرکت کنندگان دائمی و هم تحریم کنندگان همیشگی- از این واژه آگاهانه و یا ناآگاهانه با چنین درکی استفاده می کنند. در حالیکه شرکت نکردن واژه ایست سیاسی و کسانی که با موضوع انتخابات سیاسی برخورد می کنند مناسب تر است از این واژه بهره گیرند.